

۱۱-۲. شرح دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی*، محمد حسین محمدی و محمد رضا

بزرگر خالقی، تهران، ۱۳۸۳.

جلد اول کتاب شرح دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی به اهتمام محمد رضا بزرگر خالقی و محمد حسین محمدی منتشر شده است. در این جلد سی قصیده نخست دیوان ناصر خسرو شرح و تفسیر شده است. شرح ابیات در این کتاب نظم منطقی دارد؛ یعنی ابتدا لغات و اصطلاحات مشکل و تلمیحات و اشارات ابیات شرح و توضیح داده شده، سپس معنی و مقصود بیت با زبانی ساده بیان شده است. به نظر می‌رسد جلد ۱ شرح دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی اولین تجربه شرح دیوان ناصر خسرو است، زیرا تاکنون اغلب شروح موجود بر گزینشی از قصاید ناصر خسرو بوده است و غالباً با انگیزه تدوین کتاب درسی؛ بنابراین کوشش آقایان محمد حسین محمدی و محمد رضا بزرگر خالقی استادان ارجمند گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه امام خمینی قزوین ستودنی است. در این اثر علاوه بر مقدمه (البته بسیار مختصر)، اعراب‌گذاری کلمات مشکل، فهرست آیات و احادیث و اسامی خاص و منابع و مآخذ نیز آمده است و تا حدی از نظر شکلی نیز کتاب از بایستگی‌های لازم برخوردار است. جلد اول که هم اکنون مورد نقد و بررسی است در بردارنده سی قصیده اول دیوان

براساس چاپ مرحوم مینوی و مهدی محقق است و هیچ‌گونه تصحیحی نیز صورت نپذیرفته است. به رغم تلاش شارحان این اثر به‌ویژه شرح قصیده اول، متأسفانه پاره‌ای اشکالات در تصحیح وجود دارد که فقط به تعدادی از آنها اشاره می‌شود. البته اگر شارحان محترم به دیوان ادیب پیشاوری از سلسله نشریات «ما» چاپ دوم، ۱۳۶۲ مراجعه می‌کردند، در پایان کتاب با پاره‌ای اظهارنظرهای ادیب تحت عنوان «رساله نقد حاضر» مواجه می‌شدند که در راهگشایی پاره‌ای ابیات کارآمد و موثر است.

اگر از مقدمه بگذریم که بسیار به اجمال و بدون نکته جدید برگزار شده، در شرح ابیات نظم منطقی حاکم است یعنی ابتدا لغات و اصطلاحات مشکل و پاره‌ای تلمیحات ذکر شده و سپس در صورت لزوم معنی مقصود بیت با بیانی ساده آمده است. در اینجا به اجمال پاره‌ای از دیدگاه‌ها را در خصوص بعضی ابیات متذکر می‌شویم:

قصیده اول

در قصیده اول در شرح بیت ۱۶، صفحه ۱۶ کتاب آمده است: فعل خدا را باعث انفعال ذات خدا بدان؛ در حالی که باید معنی چنین باشد: که هیچ فعلی را به خدا نسبت مده، زیرا اگر انجام دادن فعلی را به خدا نسبت دهی، ذات او را منفعل دانسته‌ای، همان‌گونه که با نسبت دادن فعلی به انسان ذات انسان را منفعل دانسته‌ای.

در شرح بیت ۱۴ صفحه ۱۷ کلمه بینش به معنی دیدن آمده است ولی به نظر می‌رسد بینش اعم از دیدن باشد و به معنی نگرش، فکر، اندیشه، تصور و... آمده باشد و معنی بیت چنین است: چون هرگونه تصویری درباره ذات خدا باطل است و آن را جایز نمی‌شماری؛ یعنی خداوند لایدرک و لایوصف است، بنابراین او را وصف مکن.

در شرح بیت ۲۰ صحرای آذرگون را استعاره از کره اثر گرفته است و آن را به معنی صحرای آتشین معنی کرده، در نتیجه بیت خلاف مقصود شاعر شده است. صحرای

آذرگون یعنی صحرای پوشیده از گل های شقایق و یا گل های سرخ و معنی بیت در مصرع دوم چنین می شود که آسمان در اثر کثرت ستارگان خرگاهی از میناست و گویی به صحرای پوشیده از گل های شقایق مانند است.

در شرح بیت ۲۲ صفحه ۱۹ تحدید به معنی تعریف کردن آمده است؛ در حالی که اصطلاحی فلسفی است به معنی خروج شی از قوه به فعل است. در شرح بیت ۳۲ صفحه ۲۰ مصرع دوم بنابر اظهار ادیب پیشاوری به صورت «عنان برتاب زی گردون و زی بازیچه جزا» یعنی ای انسان اول تلاش کن خود را بشناسی آن گاه برای شناخت آسمان و زمین مهیا شو. به نظر می رسد این تصحیح و معنی ادیب قابل تأمل است. بیت چهارم صفحه ۲۱ را ادیب بدین صورت تصحیح کرده اند: «تو مادر این خانه، نه این گوهر والا» که بر چاپ مینوی و محقق ترجیح دارد و به معنی مقصود ناصر خسرو نزدیک تر است.

در شرح بیت ۱۶ صفحه ۲۷ در خصوص عنقای مغرب فقط یک وجه آن آمده است در حالی که معنی عنقای فرو بلعنده یا عجیب و غریب نیز از بیت مستفاد است (ر.ک. فرهنگ اساطیر، دکتر یاحقی، ذیل سیمرغ، ص ۲۶۷).

در ترجمه بیت ۲۸ صفحه ۲۹ تصحیح مصرع دوم ادیب «فخر آن که... از پس او ناقه غضبا» و اشاره به سخن ناقه پیامبر (ص) که «انا ناقه رسول اله (ص) قابل اعتناست.

قصیده سوم

بیت سیزدهم صفحه ۳۸ در معنی بیت «بند قبای چاکری سلطان چون از میان ریخته نگشایی» آمده است.

چرا اکنون که پیر و فرسوده شده ای، دست از چاکری سلطان بر نمی داری» در حالی که شاعر می گوید آنقدر که خدمت سلطان نگشوده ای که بند قبایت فرسوده شده و

ریخته و حاضر نیستی برای لحظه‌ای قبای چاکری عوض کنی. بند قبای (کمر بند، شال) تو فرسوده شده است نه اینکه خودت پیر و فرسوده شده‌ای.

قصیده چهارم

در شرح بیت ۱۷ صفحه ۴۶ پرهون به معنی حصار و دیوار آمده است، در حالی که براساس فرهنگ فارسی معین پرهون به معنی هر چیز مجوف و توخالی آمده و این معنی برای گوش مناسب‌تر از حصار و دیوار است.

قصیده پنجم

در شرح ابیات ۱۲، ۱۳، ۱۴، صفحه ۵۲، کاملاً معنی شارحان محترم خلاف مقصود شاعر است.

شاعر در این ابیات به فرسوده شدن و نابودی افلاک باور ندارد و می‌خواهد بگوید که آسمان و کلیات عناصر از جمله عناصر اربعه ابدی البقا و ثابت الوجودند، یعنی باقی و فناپذیر هستند، زیرا اینها نتیجه صنع و ابداع خداوندند و چون خداوند حکیم است و حکمت از صفات کمالیه اوست و حکمت تغییر و تبدل نمی‌پذیرد، بنابراین صنع او تغییر و تبدل نمی‌پذیرد. از طرفی چون معلول متعلق به علت است و علت فرسودنی نیست. بنابراین معلول فرسودنی نخواهد بود.

در مصرع اول بیت ۱۶ «واو» بعد از «صنع است» زاید است و باید مصرع بدین گونه اصلاح شود: «ازیرا حکیم است و صنع است حکمت»

شرح بیت ۱۶ صفحه ۵۲ نیز غلط است، در حالی که این بیت مؤید ابیات ۱۲ - ۵ است و شاعر مدعی است آیا جایز است صانع را صانع خواند. اگر مصنوعی نداشته باشد؟ بنابراین آسمان و کلیات عناصر باید همیشه باشند تا صانعیت حق محفوظ و ثابت باشد. قدم صانع مقتضی قدم مصنوع است.

شرح بیت ۱۸ ص ۵۲ نیز باید به صورت زیر باشد:

چون حق لایتناهی است. بنابراین زمان و مکان نیز نامتناهی هستند، چون اینها صنع حق هستند.

صنع حق مانند صانع لایتناهی است. شاعر زمان و مکان را قدیم دانسته است

قصیده ششم

بعضی شارحان مصرع دوم بیت ۱۰ صفحه ۵۵ را که به صورت «اندرشکم چه باشد زهره و جگر مرا» به صورت «اندر جگر چه باشد زهرِ جگر مرا» تصحیح کرده‌اند و گفته‌اند، اصولاً جگر نام اسلحه‌ای است هندی که در جنگ پرتاب می‌کرده‌اند. ابوریحان بیرونی در کتاب *تحقیق ماللهند* گفته است من خود در جنگ گذشته به کمر سپاهیان گورخانی این سلاح را دیدم که از دور به طرف پرتاب می‌کردند. این سلاح طوری در بدن خصم پارگی ایجاد می‌کند که قابل التیام نیست.

قصیده هشتم بیت ۲۱ ص ۷۵ شایسته است به سمی بودن روغن یاسمین نیز اشاره کرد، زیرا این روغن برخلاف اغلب روغن‌های خوراکی، خوردنی نیست، بلکه فقط آن را مالش می‌دهند. بنابراین به ناصبی می‌گوید تو هیچ خاصیتی نداری جز اینکه تو را گوشمالی دهند.

در بیت ۴۲ ص ۷۵ به نظر می‌رسد «بهاگیر» نام پارچه‌ای مرغوب و گرانبها باشد چنان‌که در قصیده ۲۶ بیت ۴۳ آمده است.

نیست جمال و شرف تو شتر جز به بهاگیر و نگو ششتری

بیت ۳۵ ص ۷۷ مصرع اول کلمه «بندندش» احتمالاً باید به صفت فاعل مرکب مرخم باشد بندنده‌اش بنده کسی که او را به بند می‌کشد.

چو گفتاری که بندندش به عمدا همی گوید که اینجا نیست گفتار

بندنده گفتار می‌گوید که اینجا گفتار نیست

نمونه چنین تصرفی در شعر سعدی نیز دیده می‌شود:

درختی که اکنون گرفته است پای به نیروی مردی درآید ز جای
دگر همچنان روزگاری رهی به گردونش از بیخ نگسلی

گردونش به معنی گردونه‌اش یعنی ارابه آمده است.

بیت ۴۳ صفحه ۲۰۴ کلمه بهاگیر به معنی ارزشمند آمده در حالی که با توجه به قرینه بیت باید نام پارچه‌ای لطیف و گرانبها باشد.

در شرح بیت ۱۶ ص ۲۰۳ «علم» به معنی پرچم آمده است در حالی که علم در این بیت به معنی «کوه» است و در بیت عربی خنساء نیز به معنی کوه است و معنی غلط «علم» باعث شده که رسم قدیمی مجهولی هم برای بیت بافته شود. معنی بیت خنساء چنین است: صخر کسی است که هدایت شوندگان او را پیشوای خود قرار داده‌اند، گویی او قله‌کوهی است که بر سرش آتش روشن کرده‌اند تا ردکم‌کردگان به سوی او هدایت شوند. در میان عرب مرسوم بوده است که برای دعوت مهمان یا ردکم‌کردگان بر سرتپه‌ها یا بلندی‌ها آتش روشن می‌کردند و صلاح‌زدن در ادبیات فارسی اشاره به همان است. چون صلا به معنی آتش افروختن است و هیچ کس بر سر نیزه چراغ روشن نمی‌کند؟! در این نوشتار فقط برای نمونه به چند بیت اشاره شد و بررسی و نقد کتاب فرصت و مجال بیشتری می‌طلبد.

*نقدکامل تر این کتاب به قلم آقای دکتر ناصر نیکوبخت در شماره ۱۴ فصل نامه علوم انسانی؛ ویژه ادبیات منتشر شده است. این مطلب نیز برگرفته از آن مقاله است. از ایشان سپاسگزاریم.